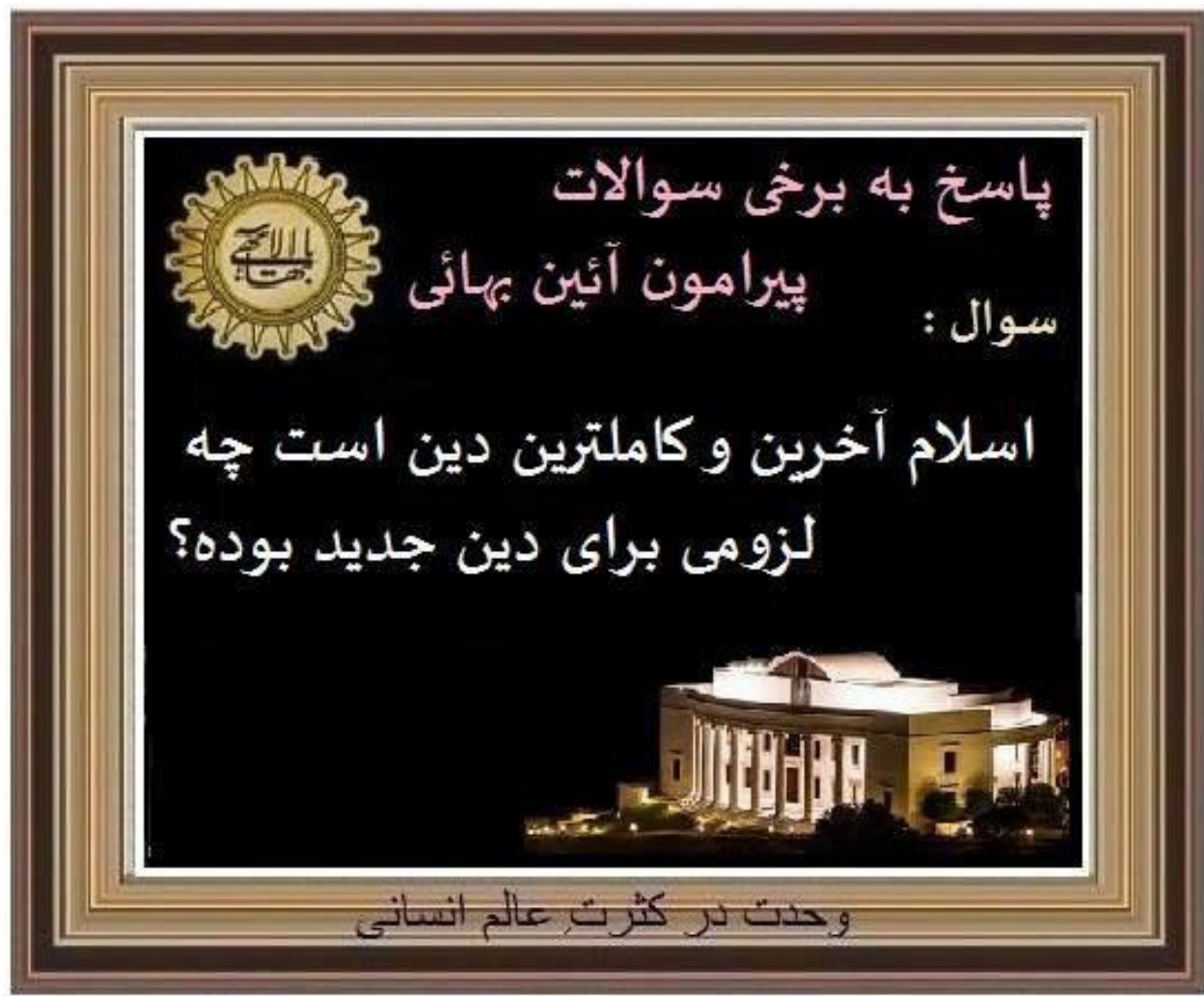


## سؤال اول:



موضوع: آخرین و کاملترین دین بودن اسلام

(کاری از کانال رفع شبهات)

## در این نوشتار می خوانیم:

❖ پاسخ بهائیان عزیز به این سؤال / صفحه ۳-۵

❖ پاسخ علمی و منطقی به این سؤال / صفحه ۶-۲۶

- دنیایی فناپذیر یا دنیایی ازلی و ابدی؟!
- ادعای بدون مدرک و انتصاب به همه ادیان
- باور بهائی، آخرین دین
- آیا بهائیان اولین کسانی هستند که داعیه‌ی جهانی دارند؟! آیا قوانین لازم برای این حکومت را دارند؟!
- تعیین طول عمر برای دین و ظهور مساوی اعتقاد به جبر و کوتاه دانستن دست خداوند متعال
- چرا باور بهائی به دنبال انکار خاتمیت اسلام است؟
- دلایل متعدد خاتمیت اسلام و عدم صداقت باور بهائی
- تشکیک در غدیر
- آیا خداوند متعال در آیه اکمال دین، زمان مشخص فرموده است؟!
- آیه خاتمیت در شبهه‌ی کامل‌ترین و آخرین دین
- آیا با گذشت زمان، نیازها، فطریات، قوانین حاکم بر عالم و ... تغییر می‌کنند؟!
- دین در باور بهائی، نقش اسباب‌بازی هر دوران را دارد!
- آیا در باور بهائی، قوانین لازم برای حکومت بر یک دهکده‌ی کوچک یافت می‌شود؟!
- باور بهائی در گذر زمان و مشخصات آئین بعدی

## ❖ پاسخ بهائیان عزیز به این سؤال:

البته این سخن، سخن تازه ای از جانب اهل ادیان نیست، همان گونه که یهودیان، زرتشتیان، مسیحیان، بوداییان و... همه پیروان ادیان می گویند که دین آنها آخرین و کامل ترین دین است، مسلمین نیز چنان می گویند. در این میان فقط بهائیان اند که می گویند ما آخرین دین نیستیم، اما قرآن کریم بطور واضح و آشکار اشاره به ظهور پیامبران بعدی و دیانت‌های بعدی دارد. هر دین تنها در زمان خود کامل ترین دین است و پس از آن دین کامل تری خواهد آمد.

دو آیه در قرآن هست که مسلمین برای اثبات مدعای خود مبنی بر آخرین و کامل ترین دین، بدان استناد می نمایند. آیه ای که مسلمین در نشان دادن اكمال دین اسلام بدان رجوع می کنند، آیه «الیوم اکملت لکم دینکم و...» [i] است. این سخن شریف در قرآن، کاملا درست است و اگر نبود، از ظهور حضرت رسول اکرم نتیجه ای به بار نمی آمد. اگر آنچه که در باب شرح نزول این آیه نوشته اند، درست باشد، این آیه در حجه الوداع و در غدیر خم نازل شده و آن جا پیامبر اکرم، بشارت کامل شدن دین اسلام را به مسلمانان داده است. باید توجه کنیم که این بشارت در مورد اسلام است و نه مطلقا موضوع دین. مخاطبین آن آیه، همه از مسلمین بودند و البته واضح است که آن آیه باید به همان شکل نازل می شد. به هیچ طریق از این کلام متین، نمی توان استنتاج کرد که دیگر دینی در عالم ظاهر نخواهد شد. از این گذشته، شبهه ای را نیز می توان به موضوع وارد ساخت، به این عبارت که لفظ اسلام در قرآن کریم، به ادیان سامی اطلاق شده است و موسی و ابراهیم و... در آن سفر کریم همه به عنوان مسلمان معرفی شده اند. اگر کسی مانند مفسرین قرآن، اهل پیچاندن مطلب باشد، در این مبحث مجال وسیعی دارد که با توجه به معانی لفظ اسلام در قرآن، تأویلات گوناگون دیگری نیز از این آیه به دست دهد.

اما آیه دیگر که مسلمین آن را در باب آخرین پیامبر بودن حضرت رسول مطرح می نمایند، آیه «و ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین» [ii] است، به جز آن که می توان در باب الفاظ «خاتم» (به معنی نگین انگشتر) و «نبی» بحث کرد، به نظر می رسد بهتر است شأن نزول آیه مورد توجه قرار بگیرد. شرح نزول این آیه به خوبی معلوم می سازد که مدلول آیه مطلقا به پایان پذیری سلسله ادیان ارتباطی ندارد. زید بن حارثه، پسر خوانده حضرت رسول اکرم بود که با دختر عمّه آن حضرت ازدواج نموده بود. گویا حضرت رسول به

آن دختر عمّه علاقه ای داشت و زید به خاطر پیامبرش، زن خود را طلاق گفت تا به ازدواج رسول اکرم درآید. این جریان باعث شد تا اعراب بر آنها طعنه هایی بزنند و این آیه در باب تقدیس و تنزیه پیامبر اسلام نازل گشت و لغت «خاتم» به معنای نگین انگشتر نیز در همین متن معنای خود را به دست می آورد که بگوید رسول اسلام منزّه و در میان پیامبران چون نگین در میان انگشتر بود (به سؤال خاتمیت مراجعه کنید).

استدلالی که مسلمین از این آیه برای نشان دادن آخرین پیامبر بودن حضرت محمد صورت می دهند، دقیقا مانند این است که کسی بگوید، فلانی عجب طیب و دکتر حاذقی است و بنابراین پس از او دیگر فیلسوفی در عالم ظاهر نخواهد شد! همان اندازه که بین این دو گزاره ارتباط موجود است، بین شرح نزول آیه و استنتاج مسلمانان از آن آیه نیز وجود دارد. مهم تر از این بحث های لغوی و تفسیری، بحث در باره کارکردهای اجتماعی ادیان است که دنیا را نیازمند آیین جدید می نماید و آیین بهائی را به نسبت سایر ادیان متمایز می کند.

هر موجود زنده ای که در این دنیا زندگی میکند از شروع تا خاتمه حیاتش مراحل مختلفی را طی میکند. هر مرحله شرایط و حالات و احتیاجات مخصوص به خود را دارد. در زندگی یک انسان مرحله شیرخوارگی، طفولیت، صباوت، جوانی و بلوغ هر یک شرایط و احتیاجات متفاوتی دارد. هر مرحله ما را برای مرحله بعد آماده میکند، قوای ذهنی ما را زیاد میکند و بصیرت ما را پرورش میدهد. بهمین ترتیب در زندگی جامعه انسانی دوران و مراحل مختلف موجود است. جامعه انسانی هم اکنون از مرحله طفولیت گذشته وارد مرحله ای می شود که سالیان دراز منتظرش بود یعنی مرحله بلوغ. آنچه که احتیاجات زمان قدیم را برآورده میکرد حال جوابگوی احتیاجات این زمان نیست. اسباب بازیهای دوران شیرخواری و طفولیت فکر انسان بالغ را راضی نمیکند. از هر نظر جامعه انسانی با تغییر و تحول کلی مواجه است چه در حکومت و قانون و یا در علوم و صنایع. موازین و روش اخلاقی و نحوه زندگانی گذشته با پیشرفت و تقدم جهان امروز مطابقت نمیکند. حال وقت بلوغ و همچنین تجدید دیانت است. تقلید از اعتقادات قدیمه و تعصبات قدیمه علت عداوت و اختلاف شده است. آنها باید فراموش شود و جای خود را به تعالیم الهیه ای دهد که برای پیشرفت و رفاه عالم انسانی در این عصر نازل شده است. این تجدید و تطور در حقیقت دیانت، اساس تمدن حقیقی است و سراج هدایت عالم است و درمان الهی بیماریهای جامعه انسانی است. [iii]

اغلب مسلمانان خود معترف اند که دنیای امروز را نمی توان با قوانین اعراب ۱۴۰۰ سال قبل اداره نمود. اما در عین حال تمام آنها می گویند که آن چه جاری است، اسلام حقیقی نیست! و اسلام حقیقی توانایی حل مشکلات

دنیا را دارد. اما تا امروز نه کسی توانسته معنای اسلام حقیقی را نشان بدهد و نه توانسته ساز و کاری برای برطرف نمودن نقائص موجود، به دیگران بنمایاند. نه تنها به دیگران که مسلمین حتی در میان خود، پس از گذشت صدها سال هنوز نتوانسته اند که نمونه ای از حکومت عادل به دیگران عرضه کنند و در این صورت چگونه خواهند توانست جهانی را با آن همه نژاد و رنگ و اعتقاد، بر سر پا محفوظ دارند؟ در آن دنیایی که حضرت رسول اکرم دین اسلام را عرضه نمود، فهم مردمان و به تبع آن احکام دینی، چیزی فراتر از قوم گرایی نبود و طبیعی است که با قوانینی که بر مبنای قومیت تدوین شده است، نمی توان جهانی واحد را اداره نمود. اداره جهان واحد نیازمند قوانین جهانی است و اسلام هیچ گونه ساز و کار جهانی در احکام اجتماعی اش ندارد. در میان ادیان موجود، امروزه فقط بهائیان اند که داعیه ای جهانی دارند و تئوری های ساختاری برای اداره جهان ارائه می نمایند.

[i]. سوره مائده - آیه ۳

[ii]. سوره احزاب - آیه ۴۰

[iii]. بر گرفته از کتاب ۲ روحی

## ❖ پاسخ علمی و منطقی به این سؤال:

## ➤ دنیایی فناپذیر یا دنیایی ازلی و ابدی؟

آیا باور بهائی این دنیا را ازلی و ابدی و بدون انتها می‌داند؟! آیا برای دنیا پایانی نیست؟! نه تنها خداوند متعال بارها تاکید و تصریح فرموده که آسمان‌ها و زمین نیز دارای اجل و عمر مشخصی هستند بلکه حتی هر خدا ناباور و آتئیستی به فناپذیر بودن جهان اعتقاد دارد! این جهان را بی‌شک پایانی هست و بالاخره عده‌ای از اهل این دنیا آخرین مردمانی هستند که بر روی آن خواهند زیست و دین و آئینی که پیامبرشان برای آنان به ارمغان آورده، آخرین دین الهی خواهد بود. پس انکار آخرین دین، مساوی است با انکار پایان برای این دنیای فانی! در نتیجه وجود آئینی به نام آخرین دین، از واضح‌ترین و روشن‌ترین مطالب عقلی است که نمی‌توان آن را انکار و یا رد کرد! متأسفانه دوستان عزیز بهائی برای این که بتوانند وجود آخرین دین، پیامبر و کتاب آسمانی را انکار نمایند، به ناچار این دنیا را فناپذیر و ابدی می‌دانند که نه تنها در تعارض با قرآن و باور یکتاپرستان است، بلکه عقل و علم نیز چنین موضوعی را نمی‌پذیرد.

## ➤ ادعای بدون مدرک و انتصاب به همه ادیان

ابتدای سخن این گونه آغاز می‌گردد: "البته این سخن، سخن تازه‌ای از جانب اهل ادیان نیست، همان گونه که یهودیان، زرتشتیان، مسیحیان، بوداییان و... همه پیروان ادیان می‌گویند که دین آنها آخرین و کامل‌ترین دین است، مسلمین نیز چنان می‌گویند."

چنین ادعای بزرگی می‌طلبد که برای لاقول برای هر یک از ادیان ذکر شده یک منبع ارائه می‌گردد. متأسفانه نویسندگی محترم بدون ارائه مدرک، مطلبی را به همه ادیان نسبت می‌دهد که همه ادیان خود را آخرین و کامل‌ترین دین می‌دانند! نکته‌ی مهم‌تر این که ادعای آخرین دین بودن اسلام، ادعای مسلمانان نیست بلکه تصریح خداوند متعال در قرآن کریم و بیانات فرستادگان الهی است.

حتی خداوند متعال در قرآن کریم به صراحت از قول حضرت عیسی (علیه السلام) بیان می‌دارد که ایشان نوید آمدن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را داده‌اند (صف، ۶). همچنین خداوند متعال یکی از ویژگی‌های تمامی اهل کتاب را شناخت دقیق پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان می‌دارد به گونه‌ای که ایشان را

همانند فرزندان خود می‌شناسند (انعام، ۲۰ و اعراف ۴۶). این چند نمونه به خوبی نشان می‌دهند که بحث آخرین و کامل‌ترین بودن از نظر خداوند متعال در مورد نظر هیچ یک از ادیان گذشته مطرح نبوده است و در اسلام نیز همان گونه که در ادامه ثابت خواهد گردید، به هیچ وجه خداوند متعال وعده‌ی آمدن پیامبر جدید و کتابی بدیع و آئین نو را نداده است.

### ➤ باور بهائی، آخرین دین

راست گوی، کفر گوی! جناب عبدالبهاء در کتاب مائدهٔ آسمانی می‌گوید: راست گو و کفر گو بهتر از آن است که کلمهٔ ایمان بر زبان رانی و دروغ گوئی. (مائدهٔ آسمانی ج ۴ ص ۷۰۱)! ای کاش باور بهائی ذره‌ای ملتزم به این جمله‌ی زیبا می‌بود! متأسفانه دوستان بهائی در عین داشتن چنین ادعاهایی، کمتر دیده می‌شود که عامل و عمل کننده به چنین شعار زیبا باشند!

صداقت پیشه کن تا می توانی

اگر خواهی به دل ها تو بمانی

کمی خنده به لب، با مهربانی

کلید آن همیشه راستگویی ست

به عوض پرداختن به دیگران و طرح ادعاهای بی‌اساس و بدون منبع و مواخذ، لازم است نگاهی به آثار بهائی داشت تا مشخص گردد که باور بهائی چه عمری برای خود قائل است؟ آیا به راستی باور بهائی خود را آخرین دین نمی‌داند؟! نویسنده‌ی محترم در ابتدای این بحث بعد از آن که ادعای بی‌مدرکی را به تمام ادیان می‌دهد که همه ادعا می‌کنند ما آخرین و کامل‌ترین هستیم، متأسفانه دست به دروغ‌پردازی دیگری زده و این چنین ادعا می‌کند: "در این میان فقط بهائیان اند که می‌گویند ما آخرین دین نیستیم،" اما مراجعه به منابع و کتب باور بهائی مشخص می‌کند که تاریخ مصرف‌های متعددی برای این آئین ذکر گردیده، از حداقل ۱۰۰۰ سال تا ابدیت! به عنوان مثال چند نمونه از این نصوص ارائه می‌گردد:

در صفحه‌ی ۳۲۱ جلد اول رحیق مختوم به نقل از عبدالبهاء آمده است: کور جمال مبارک (بهاءالله) غیر متناهی است! یا در صفحه‌ی ۶۸ از جلد دوم مکاتیب آمده است: چه که این کور را امتداد عظیم است و این دور را

فسحت و وسعت و استمرار سرمدی و ابدی! صفحہ ۱۲ از جلد دوم قرن بدیع: ... و بظہور مبارکش دورہ نبوت خاتمہ پذیرفت! همچنین در صفحہ ۱۵ کتاب بدیع آمدہ است: ثم کل الظہورات انتہت بظہوری یعنی پس ہمہ ظہورات بہ ظہور من پایان پذیرفت.

ہمان گونه کہ ملاحظہ می‌گردد، باور بہائی نیز خود را آخرین دین و ابدی می‌داند و ہمان ایرادی را کہ نویسندہی محترم متوجہ سایر ادیان دانستہ، بہ باور بہائی نیز وارد است و از آن مہم‌تر این کہ باز ہم در بیان اعتقادات خود ملاحظہ صداقت و حفظ امانت را نمودہ و از جادہی واقعیت و حقیقت فاصلہ گرفتہ است.

➤ آیا بہائیان اولین کسانی ہستند کہ داعیہی جهانی دارند؟! آیا قوانین لازم برای این حکومت را دارند!؟

متاسفانہ از جملہی دیگر مطالب خلاف واعی کہ در این قسمت مطرح نمودہ، بحث داعیہی جهانی است و ادعا شدہ کہ فقط بہائیان بودہ‌اند کہ این نظریہ را دادہ‌اند و پیش از این مطرح نبودہ است. بہ این عبارات دقت فرمایید: "در میان ادیان موجود، امروزہ فقط بہائیان اند کہ داعیہ ای جهانی دارند و تئوری ہای ساختاری برای ادارہ جہان ارائه می نمایند."

این در حالی است کہ بحث حکومت جهانی نہ تنہا در اسلام بلکہ بہ عنوان یک نوید بہ دیگر پیامبران نیز بشارت دادہ شدہ است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الْأَصْلِحُونَ (الأنبياء، ۱۰۵) و ہمانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم کہ زمین را بندگان شایستہ ما بہ میراث می‌برند. ہمان گونه کہ ملاحظہ می‌گردد خداوند متعال تصریح می‌فرماید وعدہی حاکم شدن بندگان صالح بر تمام زمین در زبور آمدہ است! البتہ اثبات شیء، نفی ما ادا نمی‌کند! این کہ خداوند متعال فرمودہ این وعدہ در زبور آورده شدہ، دلیل نیست کہ در کتب آسمانی پیش از آن نیامدہ باشد. لذا این ادعا کہ بہائیان اولین کسانی بودہ‌اند کہ این ایدہ را مطرح نمودہ‌اند، سخن گداز و خلاف واقع است.

نکتہی دیگر این کہ امروزہ فقط بہائیان نیستند کہ داعیہی جهانی دارند و این مطلب ادعای بی‌اساس دیگری است. سومین نکتہ این کہ بہائیان ملاک نیستند بلکہ باور بہائی ملاک است! زیرا ادعا شدہ کہ بہائیان داعیہ‌ای جهانی دارند حال آن کہ اگر این نظر مطابق با آموزہ‌های باور بہائی باشد، بایستی بہ صورت مستند و بہ استناد منابع و نصوص بہائی چنین ادعایی را طرح نماید.



آخرین نکته‌ای که در اینجا می‌توان به آن اشاره نمود، که البته شاید یکی دیگر از بزرگ‌ترین دروغ‌ها و ادعای کذبی باشد که مطرح گردیده، ادعای ارائه‌ی تئوری‌های ساختاری برای حکومت جهانی است! همان طور که پیش از این نیز بیان گردید، از نقطه نظر حقوقی تنها به آن دسته از اعمال و رفتارهایی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد، جرم گفته می‌شود و چیزی که در قانون برای آن جزا و مجازات در نظر گرفته نشده باشد، جرم نیست. لذا بی‌شک اگر کسی داعیه حکومت جهانی داشته باشد، می‌بایست قوانین جامع و کاملی برای اداره‌ی این حکومت داشته باشد. باور بهائی از یک طرف سودای حکومت جهانی در سر می‌پروراند اما از سوی دیگر قوانین مورد نیاز جهت اداره‌ی حتی یک روستا را ندارد! این در حالی است که از اصلی‌ترین ملزومات تشکیل و اداره‌ی حکومت جهانی، داشتن قوانین و احکام صریح، روشن و متناسب با این حکومت است. کدام منشور حقوقی و کتاب قانون جامع و کاملی توسط باور بهائی تدوین یافته که ادعا می‌نماید نظریه پرداز ساختار حکومت جهانی است! باور بهائی که هنوز نتوانسته احکام و قوانین اولیه روزمره‌ی فردی را تدوین و ارائه نماید، چگونه می‌تواند داعیه‌ی جهانی داشته باشد؟! یک فرد بهائی در بسیاری از زمینه‌های زندگی روزمره‌ی خود با بلا تکلیفی مواجه است! در حوزه‌ی قانون‌گذاری و تشریح تقریباً دست باور بهائی خالی است! به عنوان مثال در احکام و قوانین بهائی می‌خوانیم که اگر کسی عمداً خانه‌ای را آتش بزند، باید خود آن فرد سوزانده شود (کتاب اقدس: و من احرق بیتا متعمدا فاحرقوه)! جنبه‌ی غیرانسانی این حکم فعلاً مد نظر نیست. اما اگر خانه‌ای که آتش گرفته، خالی باشد، چه حکمی دارد؟ اگر چند نفر داخل خانه باشند، حکم چیست؟ خانه پر از اسباب و وسایل زندگی چه حکمی دارد؟ اگر نیمی از خانه سوخته شود و تماماً سوخته نشده باشد تکلیف چیست؟ آتش زدن خانه به چه چیزی محقق می‌شود؟ آیا اگر یک سطل زبانه از آن خانه آتش بگیرد، مصداق آتش زدن خانه است؟ آیا اگر فرش‌ها آتش بگیرند، آتش زدن خانه محقق شده است؟ و هزاران حالت دیگر... همان گونه که ملاحظه می‌گردد در همین یک حکم غیرانسانی اولیه، هیچ یک از جزئیات و فروع این قانون مشخص نیست. چگونه باور بهائی و در کجا چنین ساختار بدیعی را برای نظم جهانی تدوین و ارائه نموده است!؟

### ➤ تعیین طول عمر برای دین و ظهور مساوی اعتقاد به جبر و کوتاه دانستن دست خداوند متعال

مدرسه‌ای را در نظر بگیرید که دانش‌آموزان آن از نظر هوش، استعداد، توانایی و تلاش و جدیت بسیار متفاوت باشند؛ از دانش‌آموز بسیار باهوش پرتلاش تا کم‌توان ذهنی تنبل! در این مدرسه به هر دانش‌آموزی متناسب با پیشرفت او درس جدید داده می‌شود. اگر قرار باشد دانش‌آموزان این مدرسه به ازای رسیدن به یک سطح

مشخص از علم و دانش، فارغ التحصیل شوند، اگر عده‌ای با توانایی، تلاش و استعداد متفاوت در یک روز وارد این مدرسه شوند، بی‌شک بین زمان فارغ‌التحصیل شدن این دانش‌آموزان سال‌ها تفاوت وجود خواهد داشت! در این مدرسه نه تنها زمان فارغ‌التحصیل شدن به اقتضای تلاش و توانایی هر دانش‌آموز خواهد بود بلکه هر درس نیز به اقتضای پیشرفت دانش‌آموز ارائه می‌گردد. اگر کسی بگوید همه این دانش‌آموزان همگی با هم و در یک زمان مشخص و از پیش تعیین شده فارغ‌التحصیل خواهند شد، معلوم است که هیچ شناختی از این مدرسه ندارد! هر یک از این دانش‌آموزان می‌توانند به عنوان یکی از حالت‌های رشد و پیشرفت جامعه‌ی بشری در نظر گرفته شوند. از آن جا که خداوند متعال بشر را در پیمودن راه خویش آزاد گذارده، لذا زمان فارغ‌التحصیل شدن و تغییر مقتضیات زمان به اراده، تلاش و کوشش بشریت دارد و تعیین زمان مشخص برای رسیدن مقتضیات جدید به معنای بی‌اراده و بی‌اثر دانستن نقش بشر در سرنوشت خویش است! اگر از پیش تعیین شده باشد که بشریت بعد از هزار سال به فلان نقطه خواهد رسید، دیگر در این هزار سال چه بشر بخواهد و چه حرکت کند، هیچ اثری در سرعت پیشرفت نخواهد داشت و این یعنی بشری مجبور و حاکم بودن جبر بر عالم!

بهائیان مدعی‌اند که تغییر مقتضیات زمان، لازمه‌ی تجدید ادیان است؛ به بیان روشن‌تر ادعا می‌کنند چون هر زمان اقتضای خاصی دارد، لذا دین هم باید بر این مبنا و بر اساس مقتضیات زمان برای مردم نازل بشود. اگر چه به این موضوع در جای خود به صورت مستقل پرداخته خواهد شد و اشکالات و تناقضات این ادعا با سایر ادعاهای ایشان مشخص خواهد شد، که چه چیزی در گذر زمان تغییر می‌کند؟ آیا فطریات و قواعد و قوانین حاکم بر عالم با گذشت زمان تغییر می‌کند؟ یا این که فقط ظواهر و ابزارها در گذر زمان تغییر می‌کنند؟ این موضوع در بحث خاتمیت مورد بررسی قرار خواهد گرفت. اما بیان چنین استدلالی از سوی دوستان عزیز بهائی و تعیین طول عمر مشخص و ثابت برای یک امر، به معنای اعتقاد به جبر است؛ بدین معنا که اگر تجدید ادیان به خاطر تغییر مقتضیات زمان باشد، در این صورت مشخص کردن طول عمر برای دین، به معنای تعیین سال برای تغییر مقتضیات زمان است! به بیان روشن‌تر اگر عدد و سال مشخصی برای تغییر مقتضیات زمان مشخص شود، این بدان معناست که مقتضیات بشر حتما حتما و الا و لابد باید در این زمان مشخص تغییر کند و این به معنای جبر است؛ بشر مجبور است و باید تا آن سال مشخص و معلوم، مقتضیات زمان تغییر کند! زیرا اگر تغییر نکند، نیازی به تجدید دین نخواهد بود. پس بنابراین بشر مجبور است و مقتضیات زمان بایستی حتما تغییر داده شود؛ بشر چه بخواهد، چه تلاش کند، چه فساد کند، چه در راه صلاح گام بردارد، چه از خدا بخواهد و چه نخواهد هیچ

تأثیری در سرنوشت خود ندارد و چه بخواهد و چه نخواهد تا آن سال مشخص، مقتضیات زمان او تغییر خواهد کرد؛ یعنی حتی اگر خداوند متعال این سال را تقدیر هم فرموده باشد (که البته چنین نیست)، بر اساس استدلال باور بهائی، با این تقدیر، دیگر دست خدا کوتاه شده و به کناری رفته و اعمال و رفتار انسان نیز هیچ اثری در این تقدیر ندارد و نمی‌تواند آن را تغییر دهد و تلاش بشر یا کوتاهی بشر هیچ اثری در سرنوشت او ندارد! حال آن که خداوند متعال به بیان‌های مختلف در مورد تقدیرات تصریح فرموده که این امور قابل تغییر هستند چه رسد به اموری که تقدیری هنوز برای آن صورت نگرفته باشد. این هم قول یهود است که خداوند متعال می‌فرماید یهودیان گفتند دست خدا بسته است! دست خودشان بسته باد! لعنت بر آنان! بلکه هر دو دست خدا باز است و هر گونه بخواهد می‌بخشد:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ (المائدة، ۶۴) و یهود گفتند: دست خدا بسته است. دست‌هاشان بسته باد و به کیفر گفتار باطل‌شان بر آنان لعنت باد؛ بلکه هر دو دست خدا همواره گشوده و باز است. هر گونه بخواهد، روزی می‌دهد.

باز در این آیه خداوند متعال تصریح می‌فرماید که هر آن چه از تقدیرات را که بخواهد محو می‌نماید و آن چه بخواهد ثبت و اثبات می‌نماید.

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أَمُّ الْكِتَابِ (الرعد، ۳۹) خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد ثبت می‌کند؛ و «امم الكتاب» نزد اوست!

در این آیه خداوند متعال می‌فرماید یقیناً خدا سرنوشت هیچ ملتی را تغییر نمی‌دهد تا آن که آنان آنچه را در وجودشان قرار دارد تغییر دهند: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (الرعد، ۱۱)

یا این که فرموده است: كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (المدرثر، ۳۸) هر کسی در گرو دست آوردهای خویش است.

لذا پر واضح است که اعمال و رفتار انسان‌ها در سرنوشت آن‌ها موثر است و انسان‌ها مجبور نیستند که چه بخواهند و چه نخواهند، مقتضیات زمانشان تغییر کند و با تغییر این مقتضیات هم خداوند متعال مجبور باشد دین دیگری بفرستد. کما این که تغییر مقتضیات زمان دلیل بر ضرورت تجدید ادیان نیست که در ادامه بحث آن خواهد آمد.

بهائیان در توجیه این که طول عمر دین اسلام به پایان رسیده، به آیه ۵ سوره‌ی سجده متمسک می‌گردند که می‌فرماید: «يُدَبَّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرَجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» یعنی امر از آسمان به زمین اداره شده، سپس به سوی او باز می‌گردد در روزی که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید. سپس این چنین می‌گویند: "بنابر این مدت دین اسلام هزار سال ذکر شده که با سال بعثت حضرت اعلیٰ برابر است؛ امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ رحلت فرمودند و حضرت باب در سال ۱۲۶۰، یعنی هزار سال بعد ظهور فرمودند. بنا براین اگر اهل انصاف باشیم براحتی می‌توانیم نتیجه بگیریم که برای هردیانتی از جمله اسلام دوره‌ی زمانی معینی وجود دارد و ادیان و امتهای دیگر خواهند آمد که کتاب و پیامبر خویش را دارند."

در جای خود به این موضوع پرداخته خواهد شد که اولاً این آیه هیچ ربطی به تجدید ادیان و آمدن دین جدید ندارد. دوم این که اسلام در سال دهم هجری کامل شد و نه ۲۶۰، سوم این که آن چه از آن به عنوان نسخ اسلام یاد می‌کنند در سال ۱۲۶۴ در دشت بدشت اتفاق افتاد و نه ۱۲۶۰، چهارم این که در آیه‌ی چهارم سوره‌ی معارج، یک روز برابر پنجاه هزار سال بیان شده است و خلاصه بسیاری دیگر از این تناقضات که با این عمر هزار ساله سازگاری ندارد و با جزئیات بیشتر در بحث خاتمیت ارائه شده است. لذا اگر چه این ادعا و توجیه به هیچ وجه صحیح نیست و حتی از لحاظ تاریخی نیز سازگاری ندارد، اما نکته‌ی مهم آن همان نتیجه‌ای است که از این موضوع گرفته می‌شود و آن بحث جبر و کوتاه دانستن دست خدا در تغییر امورات بشر و بی‌اختیار دانستن بشر در تغییر سرنوشت خود است که با آیات محکم قرآن در تضاد و تناقض آشکار است که تنها به چند نمونه از آیات در این مختصر اکتفا گردید. بلکه دست خداوند متعال باز است و او قادر به تغییر تقدیرات است و انسان می‌تواند از خداوند متعال بخواهد تقدیرات او را تغییر دهد.

### ➤ چرا باور بهائی به دنبال انکار خاتمیت اسلام است؟

قبل از نقد پاسخ شبهه‌ی انکار خاتمیت اسلام، مناسب است از جنبه‌ی دیگری نیز این موضوع مورد بررسی قرار گیرد تا هدف باور بهائی از پرداختن به این موضوع روشن‌تر گردیده و نقش حیاتی و کلیدی این انکار در اثبات باور بهائی مشخص گردد. البته بحث خاتمیت در شبهه‌ی دیگری یعنی سوال ۳ به طور مستقل از سوی دوستان عزیز بهائی مطرح شده و در آن جا به طور مفصل و مبسوط به این موضوع پرداخته خواهد شد (سوال ۳ سوال سوم: آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟) اما چون در این شبهه نیز بدان پرداخته شده، لذا مختصری در این موضوع تقدیم می‌گردد. موضوع خاتمیت و پس از آن مهدویت که استمرار هدایت

الهی است همانند دو سد غیر قابل عبور در مقابل ادعاهای جدید هستند. در واقع تا زمانی که موضوع خاتمیت و مهدویت وجود داشته باشند، هیچ دین جدیدی نمی‌تواند ادعا کند که از طرف همان خداوندی آمده که او خود پیش از این پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، قرآن و اسلام را آخرین پیامبر، کتاب و دین معرفی کرده و همچنین برای هدایت بشر از اولین روز تا آخرین لحظه، هادی و خلیفه و حجت بر روی زمین قرار داده و حتی یک لحظه هم بشر را بدون راهنما و هادی رها نکرده است. بنابراین تا زمانی که این دو باور وجود داشته باشند، باور بهائی نمی‌تواند ادعا کند از جانب همان خدا آمده است! بنابراین راهی باقی نمی‌ماند و باور بهائی مجبور است پیش از طرح ادعای خود، به ناچار ابتدا بر خاتمیت و مهدویت بتازد و این دو را بزرگ‌ترین مانع و سد در مقابل خود می‌بیند و تا زمانی که بشر به این دو اصل باور داشته باشد، راه بر نفوذ باور بهائی بسته خواهد بود. لذا خاتمیت را انکار نموده و مهدویت را نیز خیال و موهوم می‌شمارد. بنابراین مشکل باور بهائی با دو اصل خاتمیت و مهدویت یک تضاد بنیادین است که بایستی به هر نحو ممکن آن دو را از پیش روی خود بردارد تا مجال برای ظهور پیدا کند. حال با روشن شدن نقش کلیدی، حیاتی و استراتژیک این دو باور در باور بهائی و روشن شدن انگیزه‌ی بهائیان از پرداختن به این موضوعات، در ادامه به اختصار به نقد شبهه‌ی مربوطه پرداخته خواهد شد.

### ➤ دلایل متعدد خاتمیت اسلام و عدم صداقت باور بهائی

متأسفانه دروغ، نشر اکاذیب و همچنین استفاده از تکنیک‌های متعدد مغالطه از بدیهی‌ترین و پرکاربردترین ابزارهای حوزه‌ی تفکرات باور بهائی به حساب می‌آید! در این شبهه چون دو موضوع کامل‌ترین و آخرین (خاتمیت) دین بودن مطرح گردیده، لذا ادعا شده است که تمام دلیل و ادعای مسلمانان تنها در یک آیه برای هر موضوع خلاصه می‌شود و دلیل دیگری وجود ندارد؛ آیه خاتمیت و آیه اکمال دین! یعنی از میان تمامی دلایل متعدد بحث خاتمیت و اکمال دین، تنها و تنها دلیل مسلمانان را محدود به یک آیه در هر مورد می‌داند و سپس استدلال خودساخته‌ای را به مسلمانان نسبت می‌دهد و در نهایت در صدد پاسخ، رد و انکار این استدلال (یعنی همان دلیل خود ساخته) بر آمده است. البته در این میان دست نویسنده‌ی محترم از دست‌مایه‌های توهین و بی‌ادبی نیز خالی نبوده است (مانند این عبارت "اگر کسی مانند مفسرین قرآن، اهل پیچاندن مطلب باشد،..." ). آیا مفسرین قبل از ظهور باور بهائی که شیعه بوده و به ادعای شما به حق بوده‌اند نیز اهل پیچاندن مطلب هستند؟!

اما اگر کسی به باور خود اطمینان داشته باشد، شیوه‌ای علمی، منطقی و البته محترمانه را انتخاب می‌کند نه این که در خصوص موضوعاتی با این درجه‌ی اهمیت، بدون ذکر منبع و مرجعی مشخص از طرف مقابل، تنها به صورت یک جانبه ادعا شود تمام دلایل مسلمانان فقط و فقط در یک آیه خلاصه شده و سپس از پیش خود استدلالی را به مسلمانان نسبت دهد و در پایان نتیجه بگیرد که این استدلال اشتباه است! در شیوه‌ی علمی و صحیح پاسخ دادن، برای تمام ادعاها و مطالبی که به طرف مقابل نسبت داده می‌شود بایستی منبع و رفرنس ارائه گردد تا مشخص شود این حرف از کجا آمده است تا مخاطب بتواند تحقیق کند که این ادعا و تهمتی که به طرف مقابل زده شده آیا صحیح است یا خیر!؟

واقعیت این است که در هر یک از مباحث خاتمیت، مهدویت (به معنای استمرار هدایت الهی) و اکمال دین (کامل بودن اسلام از نظر خداوند متعال)، کتاب‌های فراوانی وجود دارد که لاقلاً می‌بایست خواننده را به یک نمونه از این کتاب‌ها در هر یک از موضوعات ذکر شده ارجاع می‌داد و سپس با آوردن جملاتی از منابع مذکور به نقد آنان می‌پرداخت! به عنوان نمونه در بحث خاتمیت می‌توان به کتاب "فرجام فرخنده، پژوهشی در اصالت خاتمیت" اشاره نمود که از جنبه‌های مختلف، دلایل متعدد در اثبات اصالت خاتمیت را ارائه نموده است. اگر خواننده به این کتاب مراجعه نماید درخواهد یافت که بحث خاتمیت نه تنها منحصر در یک آیه نیست! بلکه شامل سه محور جداگانه است؛ آخرین پیامبر بودن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، جاوانگی قرآن و خاتمیت اسلام. در خصوص هر یک از این محورها نیز علاوه بر آیات متعددی که در این زمینه جمع‌آوری نموده که البته همه‌ی آیات موجود در این زمینه نیست، بیانات فراوانی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان فرستاده‌ی الهی و امامان شیعه (علیهم السلام) - که بر اساس آموزه‌های بهائی لاقلاً تا امام یازدهم (علیه السلام) را قبول دارند - ارائه گردیده که با صراحت کامل موضوع خاتمیت را اثبات می‌نمایند. اعترافات منکران خاتمیت نظیر پایه‌گذار بابیه (علی محمد باب)، پایه‌گذار و موسس باور بهائی (بهاء الله)، دیگر بزرگان بهائی (عبدالبهاء و دیگر بزرگان و نویسندگان) در ذیل هر یک از محورهای بالا لطف خوشی به موضوع داده تا هیچ راه گریز باقی نماند. در واقع اصالت خاتمیت و درست بودن آن نه تنها بر اساس مدارک اسلامی بلکه حتی به استناد منابع و کتب بهائی نیز به روشنی اثبات گردیده است.

بنابراین دلایل اثبات خاتمیت نه تنها محدود به منابع اسلامی نمی‌گردد بلکه آن چنان این موضوع روشن و واضح در منابع بابی و بهائی بیان و ثابت گردیده که دیگر هیچ نیازی به مراجعه به منابع اسلامی احساس نمی‌گردد. این اعترافات نیز در همان محورهای یاد شده یعنی قرآن، کتاب جاویدان، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آخرین پیامبر الهی و اسلام آخرین دین الهی ارائه گردیده‌اند.

اگر چه این یک کتاب تمام مباحث را در این خصوص جمع آوری نکرده و تمام دلایل شیعه به همین یک کتاب منحصر نمی‌گردد ولی مراجعه به همین یک نمونه کتاب و مقایسه‌ی آن با ادعای خلاف واقع باور بهائی که تنها دلیل مسلمانان در خاتمیت را محدود در یک آیه می‌داند و سپس آن را توجیه می‌نمایند، می‌تواند معیار خوبی از جایگاه صداقت در باور بهائی را در اختیار مخاطب قرار دهد.

### ➤ تشکیک در غدیر

دوستان عزیز بهائی در بحث مبانی فکری، ادعا می‌کنند که از میان فرقه‌های اسلامی، تنها مذهب شیعه را به حق می‌دانند. اگر فردی چنین باوری داشته باشد، آیا می‌تواند شأن نزول آیه اکمال دین را غیر از غدیر خم بداند؟! اگر ادعای حق بودن شیعه ولو قبل از ظهور باور بهائی، ادعای صادقانه و عالمانه‌ای باشد، می‌داند که هیچ اختلافی از نظر شیعه در خصوص شأن نزول این آیه وجود ندارد. اما گویا باور بهائیان بر ظن و گمان پایه‌ریزی شده است. زیرا اگر اطمینان و باوری صحیح در میان بود، این چنین نمی‌نگاشت: "اگر آنچه که در باب شرح نزول این آیه نوشته‌اند، درست باشد، این آیه در حجة الوداع و در غدیر خم نازل شده..."

اگر بهائیان عزیز شیعه را ولو در زمان خود به حق می‌دانند و در این ادعا صادق هستند، دیگر چرا تشکیک می‌نمایند؟! عبارت "اگر آنچه که در باب شرح نزول این آیه نوشته‌اند، درست باشد..." عدم اطمینان نویسنده و تشکیک وی در موضوع را به روشنی هر چه تمام‌تر به تصویر می‌کشد.

جالب اینجاست که دوستان عزیز بهائی در حالی در موضوعی به این روشنی، یعنی شأن نزول آیه‌ی اکمال دین، تشکیک می‌نمایند که وقتی نوبت به بحث خاتمیت و شأن نزول آیه‌ی خاتم‌النبین می‌رسد، مطلبی که به طور کامل با قرآن، روایات و عقل در تعارض قرار دارد را به دروغ به یک منبع گمنام شیعه نسبت می‌دهد که در آن تفسیر نیز وجود ندارد و سپس آن را نظر تمام مفسرین بیان می‌دارد. چرا دوستان عزیز بهائی برخورد دوگانه‌ای این چنینی دارند؟!

## ➤ آیا خداوند متعال در آیه اکمال دین، زمان مشخص فرموده است؟!

همان گونه که پیش‌تر بیان گردید، نویسنده‌ی محترم بهائی متاسفانه به دروغ ادعا کرده بود که مسلمانان تنها به دو آیه در خصوص کامل‌ترین (آیه اکمال دین) آخرین دین بودن اسلام (آیه خاتمیت) استناد می‌نمایند و مشخص گردید که این ادعا به هیچ وجه صحیح نیست و دلایل مسلمانان نه تنها به آیات متعدد قرآن (بیش از چهل آیه) و روایات بسیار فراوان محدود نمی‌گردد، بلکه در منابع موجود بابی و بهائی به کرات به موضوع خاتمیت اسلام اعتراف و اذعان شده است.

اما اگر به آیه اکمال دین توجه شود، نکات قابل توجهی از آن به دست می‌آید. لکن قبل از آن می‌توان نکته‌ی دیگری را مد نظر قرار داد تا هدف از طرح چنین مسائلی مشخص گردد. نویسنده‌ی محترم این چنین می‌نگارد: "از این گذشته، شبهه‌ای را نیز می‌توان به موضوع وارد ساخت،... "همان گونه نویسنده، خود معترف است، ایشان اساساً به اعتراف خودشان فقط به دنبال طرح شبهه هستند و نه تحری حقیقت و پهلو گرفتن در ساحل آرام یقین! کسی که به دنبال حقیقت باشد، سوال خود را مطرح می‌کند نه این که شبهه‌ای وارد سازد!

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَهَمُّتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا (المائدة، ۳) امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم!

الیوم یعنی همین امروز، در این روز خداوند متعال چه کرد؟ همین امروز دین کامل شد، نعمت تمام شد و خداوند متعال از اسلام به عنوان یک دین راضی گردید!

سوال اینجاست که خدایا! تا کی کامل است؟ تا چه زمانی به این دین راضی هستی؟ چیزی را که تو کامل کردی و فرمودی کامل است را آیا می‌توان ناقص خواند؟ وقتی تو خود فرموده‌ای به این دین راضی هستم، آیا می‌توان گفت خدا ناراضی است؟! اگر راضی بودن خداوند متعال مدت‌دار بود که خودش اضافه می‌فرمود تا زمان مشخصی که فرا برسد! کما این که برای بسیار از موارد نظر عمر افراد و قوم‌ها یا مهلت انسان‌ها و ... عبارت تا زمان مشخص را به صراحت بیان فرموده است. چرا نفرمود؟ چرا زمان مشخص نکرد؟



مگر نه این است که مقتضیات زمان به قول بهائی‌ها در طول زمان تغییر می‌کند؟ پس به اعتقاد بهائیان این آیه نیز بلافاصله پس از نازل شدن، نقض می‌شود! چرا؟! چون با گذشت زمان، مقتضیات آن - ولو اندک - به تدریج تغییر می‌کند و دیگر اسلام کامل نخواهد بود!!! این بدان معناست که گفته شود این آیه فقط برای همان یک لحظه تداوم داشته زیرا مقتضیات با گذشت زمان در حال تغییر است و لذا دیگر آن دین به صورت کامل مطابق با مقتضیات زمان نخواهد بود چون مقتضیات زمان اندکی تغییر کرده و لذا دین اسلام از آن کمال خود که خداوند متعال فرموده افتاده است!!!

این در حالی است که نه تنها خداوند متعال بر کامل بودن آن تصریح فرموده و رضایت خود را اعلام کرده بلکه تاکید و تصریح دیگری هم دارد که دیگر نعمت هدایت هم تمام شده است! یعنی تکلیف هدایت بشر تا آخر دنیا مشخص شد! اگر هدایت بشر ناقص بود، چه لزومی داشت که بفرماید نعمت را تمام کردم!!!

راغب می‌گوید کَمَالُ الشَّيْءِ: حصول ما فيه الغرض منه. فإذا قيل: كَمُلَ ذَلِك، فمعناه: حصل ما هو الغرض منه، یعنی کمال هر چیزی عبارت است از اینکه غرض از آن چیز حاصل بشود و در معنای کلمه‌ی "تمام" گفته تمام بودن هر چیز منتهی شدن آن به حدی است که دیگر احتیاج به چیزی خارج از خود نباشد، بر خلاف ناقص که محتاج به چیزی خارج از ذات خودش است تا او را تمام کند.

تمام در جایی گفته می‌شود که یک چیزی اجزایش باید پشت سر یکدیگر بیاید و تا وقتی که هنوز همه اجزایش مرتب نشده است، می‌گوئیم ناقص است. وقتی که آخرین جزئش هم آمد، می‌گوئیم تمام شد. مثلاً اگر یک ساختمان را بسازند، قبل از آنکه همه کارها تمام بشود که بتوان از آن استفاده کرد، مثل اینکه سقفش مانده باشد یا درهایش را هنوز کار نگذاشته باشند، به آن «ناتمام» می‌گویند.

اما مسئله اکمال چیز دیگری است: در مسئله کامل این طور نیست که شیء غیر کامل جزء ناقصی دارد؛ بلکه ممکن است هیچ جزء ناقص و ناتمامی نداشته باشد ولی هنوز کامل نباشد. مثلاً یک جنین در رحم مادر به حد تمام می‌رسد یعنی همه ساختمانش تمام می‌شود، بچه هم به دنیا می‌آید ولی هنوز انسان کاملی نیست، یعنی آن رشدی را که باید بکند، نکرده است. رشد کردن غیر از این است که جزء ناقصی داشته باشد.

لذا وقت می‌فرماید کامل کردم، یعنی به آن هدف خود رسیدم و اسلام به آن رشدی که باید برسد، رسیده است و سپس وقتی می‌فرماید نعمت را تمام کردم، یعنی نیاز به چیزی از خارج خود ندارد! یعنی اسلام دیگر جنینی

نیست که در طی دوران بخواهد کامل بشود بلکه همین امروز به کمال خود و به هدف خود رسید و همچنین نعمت را تمام کردم یعنی جزء ناقصی ندارد و نیازی به چیزی از خارج خود ندارد!

### ➤ آیه خاتمیت در شبهه‌ی کامل‌ترین و آخرین دین

پس از آن که نگارنده‌ی محترم بهائی در کمال بی‌انصافی و به دور از صداقت، تمامی دلایل مسلمانان در هر یک از بحث‌های کامل بودن دین و خاتمیت اسلام را تنها و تنها منحصر در یک آیه بیان می‌کند، سپس در ادامه به رد پاسخی می‌دهد که در حقیقت خود آن را از طرف مسلمانان بیان کرده است. در واقع سوالی را مطرح نموده و سپس پاسخی از طرف خود ولی به نام پاسخ اسلام و مسلمانان مطرح نموده و سپس پاسخی که خود داده است را رد و انکار می‌نماید.

شیوه‌ی علمی پاسخ دادن به سوالات می‌طلبد که اگر قصد پاسخ‌گویی به سوالات در میان باشد، زمانی که دیدگاه طرف مقابل را ارائه می‌نماید، لازم است برای آن مدرک و منبعی ذکر نماید نه این که از جانب خود مطلبی را به طرف مقابل نسبت دهد. در نهایت نیز مطلب را این گونه ادامه می‌دهد: "اما آیه دیگر که مسلمین آن را در باب آخرین پیامبر بودن حضرت رسول مطرح می‌نمایند، آیه «و ماکان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین» است..." سپس در بیان شان نزول آیه کریمه، تهمت‌ی را به ساحت مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد می‌سازد که با معارف شیعه بلکه حتی با پایین‌ترین معیارهای اخلاقی هم سازگاری ندارد! ایشان مدعی است که نعوذبالله اولاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به همسر پسرخوانده‌ی خود علاقه داشته و اشرف مخلوقات خدا را در حد یک انسان هرزه و عاشق‌پیشه پایین می‌آورد! دوم این که پسر خوانده‌ی ایشان به خاطر این علاقه‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، همسر خود را طلاق می‌دهد تا به ازدواج با ایشان در آید! آیا اگر کسی نسبت به همسر فرد دیگری علاقه پیدا کرده باشد، باید به خاطر این هوی و هوس‌های شیطانی، همسر خود را طلاق دهد! آیا بنیان یک خانواده که مقدس‌ترین بنیان‌هاست را می‌توان به خاطر یک هوس به هم زد؟! چنین تهمت‌ی که حتی نمی‌توان آن را به افراد عادی نسبت داد چگونه نویسندگی محترم بهائی به اشرف مخلوقات و حبیب خداوند متعال نسبت می‌دهد؟! بگذریم از این که برای این شان نزول هم آدرس و منبع معتبری از منابع اصیل شیعه ارائه ننموده حتی در همان یک منبع ذکر شده نیز این تهمت وجود ندارد و به دروغ به آن منبع آدرس داده است.

چنین توهین‌هایی به ساحت مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را شاید بتوان در منابع اهل تسنن یافت ولی شیعه چنین اعتقادی نسبت به پیامبری که «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (سوره‌ی النجم، آیات ۳ و ۴: و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! هر آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست). پیامبری که خداوند متعال ایشان نه تنها پاکی و طهارت خاص ایشان را به خود نسبت داده بلکه ایشان را اسوه‌ی حسنه و صاحب خلقی عظیم معرفی می‌نماید را نمی‌توان این چنین در مظان اتهام قرار داد! کما این که اگر چنین نسبتی حتی به یک انسان عادی و معمولی هم توهین و بی‌احترامی محسوب می‌گردد چه رسد به فرستاده و برگزیده و پیامبر خداوند متعال!

در ادامه تنها معنای خاتم در آیه مذکور را محدود و منحصر به انگشتر دانسته و رای و نظر خود را به خدا نسبت می‌دهد که خداوند متعال می‌خواهد: "بگویند رسول اسلام منزّه و در میان پیامبران چون نگین در میان انگشتر بود." سپس پاسخ را به سوال خاتمیت حواله می‌دهد. به منظور پرهیز از تکرار مطالب، پاسخ کامل در بحث خاتمیت (سؤال ۳ آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟) ارائه خواهد شد ولی به اختصار می‌توان گفت که در معنای لغوی، ریشه‌ی خاتم به ختم باز می‌گردد که از دیدگاه لغت یک معنای اصلی بیشتر ندارد و آن هم رسیدن به پایان چیزی است و سایر معانی که برای این لغت شده در واقع به همین معنای اصلی بازمی‌گردد. اگر چه خاتم به معنای پایان دهنده است ولی اگر دیگر معنای آن یعنی انگشتر هم در نظر گرفته شود، از این جهت به آن انگشتر می‌گویند که مهرها در گذشته به صورت انگشتری بوده و از این جهت به آن خاتم گفته می‌شود که پایان نامه با زدن مهر مشخص می‌گردیده و در واقع مهر، چیزی بوده که نامه به وسیله‌ی آن پایان داده می‌شود و از این جهت به انگشتر خاتم می‌گویند که نامه با آن به پایان می‌رسد. هم اکنون نیز همین گونه است؛ چه زمانی بر یک نامه مهر می‌زنند؟! پر واضح است که پس از اتمام نامه و به پایان رسیدن نامه، در انتها به آن مهر می‌نهند.

در مورد لغت النبیین که خداوند متعال پیامبر را خاتم النبیین معرفی کرده، به اختصار می‌توان گفت که نبی به آورنده‌ی خبر می‌گویند و شامل تمامی پیامبران (رسولان) می‌گردد. اما همه‌ی انبیاء (علیهم السلام) به مقام رسالت نرسیده‌اند و همه‌ی آنان رسول نیستند. زیرا رسول، علاوه بر این که خبر آسمانی را دریافت می‌کند، وظیفه‌ی ابلاغ پیام و خبر الهی به مردم را دارد ولی نبی کسی است که فقط خبر آسمانی به او می‌رسد و ممکن است رسول باشد یا نباشد. لذا وقتی خداوند متعال، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را پایان‌دهنده‌ی

انبیاء معرفی می‌نماید، بدان معناست دیگر کسی حتی ادعای نبوت هم نمی‌تواند بکند چه برسد به رسالت که مرحله‌ای بعد از نبوت است لذا این آیه دلالت صریح و واضح روشن بر این مطلب دارد که فرد دیگری به عنوان کسی که شریعت بدیعی را از آسمان برای مردم بیاورد نخواهد آمد و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آخرین پیام آور از سوی خداوند متعال است و سلسله‌ی پیام‌آوران به اتمام رسیده است.

همان گونه که در پاسخ هفتم به سوال اول با عنوان دلایل متعدد خاتمیت اسلام و عدم صداقت باور بهائی نیز به این نکته اشاره گردید، لازم است مجدداً نیز این نکته مورد تاکید قرار گیرد که بحث اثبات خاتمیت اسلام به هیچ عنوان منحصر در همین یک آیه‌ای که نگارنده بدان اشاره نموده نمی‌گردد. بلکه آیات متعدد قرآن کریم (بیش از چهل آیه)، روایات فراوان معصومین (علیهم السلام) و جالب‌تر این که اعترافات بزرگان و پایه‌گذاران شیخیه (به عنوان اولین خشت‌های انحراف) و سپس بابیه و حتی موسسین باور بهائی در این بحث شیرینی خاصی به آن داده که چگونه خداوند متعال حق را حتی در میان منابع انکار کننده‌ی خاتمیت به روشنی هر چه تمام‌تر تبیین و روشن فرموده است. اعترافات مکرر پایه‌گذاران و بزرگان بهائی در بحث خاتمیت آن قدر روشن و صریح است که نیاز به هیچ منبع دیگری برای این موضوع احساس نمی‌شود که در جای خود ارائه خواهد گردید.

دستاویز دیگری که در بحث خاتمیت مطرح نموده، قیاس مع الفارق، مغلطه و دروغی است که به صورت توأم استفاده نموده است. نویسنده چنین می‌نگارد: "استدلالی که مسلمین از این آیه برای نشان دادن آخرین پیامبر بودن حضرت محمد صورت می‌دهند، دقیقاً مانند این است که کسی بگوید، فلانی عجب طبیب و دکتر حاذقی است و بنابراین پس از او دیگر فیلسوفی در عالم ظاهر نخواهد شد! همان اندازه که بین این دو گزاره ارتباط موجود است، بین شرح نزول آیه و استنتاج مسلمانان از آن آیه نیز وجود دارد." اول این که باز به دروغ مطلبی به طرف مقابل نسبت داده شده که مدرکی برای آن ذکر نگردیده است. دوم این که تمام صحبت در اینجا فقط روی نبوت و خاتمه یافتن نبوت است نه این که بین دو موضوع غیر هم جنس نظیر طبیب و فیلسوف ارتباط برقرار شده باشد!

### ➤ آیا با گذشت زمان، نیازها، فطریات، قوانین حاکم بر عالم و ... تغییر می‌کنند؟!

آخرین بحثی که در خاتمه آورده، موضوع مقتضیات زمان است و چنین استدلال نموده که چون هر موجود زنده‌ای که در این دنیا زندگی می‌کند، مراحل مختلفی را طی می‌کند، پس جامعه هم مانند یک موجود زنده است که مراحل مختلف را سپری نموده و سپس این چنین ادعا کرده بشر امروز در مرحله‌ی بلوغ قرار دارد و دوران کودکی آن سپری گردیده! بنابراین دیگر همانند دوران کودکی نیاز به اسباب بازی ندارد و باید سرگرمی جدید و متناسب با سن او را در اختیارش قرار داد. در نتیجه اسباب بازی امروز بشر باید دین جدیدی باشد نه دین قدیم!!!

نکات قابل تاملی در این شیوه‌ی استدلال وجود دارد؛ از جمله این که رشد موجودات زنده را به رشد جامعه تعمیم داده بدون این که تفاوت‌های موجودات زنده با اجتماعات بشری را مد نظر قرار دهد. قوانین حاکم بر عالم، فطریات، عقل انسان‌ها و ... چه تغییری در گذر زمان داشته‌اند؟! آن چه در گذر زمان تغییر کرده، تنها به ابزارها و ظواهر برمی‌گردد نه قوانین حاکم بر جامعه. آیا بشر امروز چون رشد کرده و بالغ شده، دیگر نیاز به خوردن و آشامیدن ندارد؟! یا آن که این نیازها به قوت خود باقی هستند و فقط ابزارها و ظواهر آن تغییر کرده‌اند؟! آیا در گذشته ظلم، امر ناپسندی بوده ولی امروز ظلم خوب است؟! آیا علم در گذشته پسندیده بوده ولی امروز با گذشت زمان تبدیل به یک موضوع ناپسند تبدیل شده است؟! مسلم است که قوانین حاکم و فطریات و ... ثابت هستند و با گذشت زمان تغییری نمی‌نمایند و اگر دینی بر اساس همین اصول ثابت بنا نهاد شده باشد، گذشت زمان و تغییر ابزارها و ظواهر هیچ اثری بر آن نخواهد داشت.

### ➤ دین در باور بهائی، نقش اسباب‌بازی هر دوران را دارد!

نکته‌ی مهم‌تری که دانسته یا ندانسته بدان تصریح نموده، بحث اسباب‌بازی‌های دوران کودکی است که دوستان عزیز بهائی معتقدند اسباب‌بازی‌های دوران شیرخوارگی، مناسب انسان بالغ نیست و برای انسان بالغ باید سرگرمی مناسبی تهیه شود؛ "اسباب بازی‌های دوران شیرخواری و طفولیت فکر انسان بالغ را راضی نمی‌کند."

سوال این است که آیا دین و برنامه‌ای که خداوند متعال برای بشر می‌فرستد را می‌توان به اسباب‌بازی و سرگرمی تشبیه نمود؟! آیا یک انسان موحد می‌تواند چنین دیدگاهی نسبت به اهداف پیامبران پیشین داشته باشد؟! آیا پیامبران پیشین برای سرگرم کردن مردم فرستاده شده‌اند؟! در باور بهائی، هدف از ارسال پیامبران

الهی، تامین اسباب‌بازی‌های دوران کودکی بشر بوده است!!! حضرات انبیاء (علیهم السلام) نظیر ابراهیم (علیه السلام)، نوح (علیه السلام)، موسی (علیه السلام)، عیسی (علیه السلام) و حتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و خلاصه تمامی پیامبران از دیدگاه باور بهائی به دنبال تامین اسباب‌بازی دوران کودکی بشر بوده‌اند!!! هدایت الهی که توسط فرستادگانش به بشر ارزانی گردیده و بزرگ‌ترین نعمت و تنها نعمتی که خداوند متعال به خاطر این نعمت بر مومنین منت می‌گذارد که بعثت پیامبران باشد، از دیدگاه باور بهائی وظیفه‌ای جز سرگرم کردن بشر نداشته‌اند! از میان نعمت‌های بی‌شماری که به بشر ارزانی داشته، فقط و فقط به خاطر یک نعمت خداوند متعال تصریح می‌فرماید که به مومنین به خاطر این نعمت، منت نهاده و آن عبارت است از فرستادن پیامبران الهی!

بر اساس مقایسه‌ای که نگارنده‌ی محترم بین دوران کودکی و بلوغ بشر ارائه نموده، می‌توان گفت که وظیفه‌ی باور بهائی نیز تنها سرگرم کردن بشری است که در دوران بلوغ قرار دارد! یعنی اگر پیش از این با اسباب‌بازی‌های دوران کودکی سرگرم شده بود، هم اکنون لازم است که سرگرمی و بازیچه‌ی دیگری متناسب با دوران جدید بشر ارائه شود که آن عبارت است از باور بهائی!!!

حال آن که اگر دیدگاه جامعه‌ی رو به رشد هم در نظر گرفته شود (که البته ملاحظات خود را دارد) آن چه که همواره مورد نیاز بشر بوده، نیازهای اساسی اوست، چه در دوران کودکی چه در دوران بلوغ، هیچ گاه نیاز آن موجود به تغذیه سالم جهت رشد و بالندگی از بین نخواهد رفت! نیاز بشر به هدایت الهی نیز هیچ گاه از بین نخواهد رفت و خداوند حکیم هیچ‌گاه بندگان خود را در گمراهی رها نخواهد کرد! اما چه کسی گفته که بشر به دوران بلوغ خود رسیده؟ آیا در گذشته بشر این قدرت را در اختیار داشته است که بتواند در چند لحظه یک شهر و چند صد هزار نفر انسان بی‌گناه را بکشد؟! آیا جریان هیروشیما و ناکازاکی را به خاطر دارید؟! آیا تا کنون نطق رئیس جمهور وقت آمریکا را پس از انفجار این بمب مورد توجه قرار داده‌اید؟! پس از این جنایت هولناک بشری، رئیس جمهور آمریکا از خداوند به خاطر این امکان تشکر می‌کند و عمل ناجوانمردانه خود را به گردن خدا می‌اندازد!!! آیا این بشر به بلوغ رسیده یا از هر موجود پستی، پست‌تر گردیده است؟! اما در میان تمام اهل دنیا فقط یک عده بودند که صدایشان در مقابل این جنایت هولناک در نیامد و از ارسال حتی یک پیام تسلیت نیز مضایقه نمودند!!! و آن جماعت کسی نبود جز دوستان عزیز بهائی!

➤ آیا در باور بهائی، قوانین لازم برای حکومت بر یک دهکده‌ی کوچک یافت می‌شود؟!

نگارنده محترم در انتهای بحث خود و پس از تازیدن به اسلام، در ابتدا به دروغ مدعی شده که "پس از گذشت صدها سال هنوز نتوانسته اند که نمونه ای از حکومت عادل به دیگران عرضه کنند!" سپس همانند کسی که به تمام متون اسلامی و شیعی تسلط دارد ادعا می‌کند که "اسلام هیچ گونه ساز و کار جهانی در احکام اجتماعی اش ندارد." آیا می‌توان در سراسر گیتی نمونه‌ای برای دوران کوتاه حکومت حضرت علی (علیه السلام) سراغ گرفت؟! آیا تا کنون منشورها و دستورالعمل‌های حکومتی حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب (علیهما السلام) را دیده است؟! آیا برای دستورات ایشان می‌تواند نمونه‌ی دیگری در دنیا بیابد؟! آیا یک حاکم همانند حضرت علی (علیه السلام) در کل عالم سراغ دارید؟! آیا بشریت پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگز حاکمی همانند حضرت علی (علیه السلام) به خود دیده است؟! حتماً به این نکته توجه دارید که گستره‌ی حکومت حضرت علی (علیه السلام) از ایران تا رم را در بر داشته است. اما از آن طرف، آیا دوستان عزیز بهائی، تجربه حکومت بر یک روستا را داشته‌اند؟! آیا قوانین و مقررات لازم جهت حکومت بر یک دهکده‌ی کوچک در باور بهائی یافت می‌شود؟!

اما جمله‌ی پایانی نویسنده‌ی محترم خیلی جالب است و ایشان نوشتار خود را با این جمله به پایان می‌برد: "در میان ادیان موجود، امروزه فقط بهائیان اند که داعیه ای جهانی دارند و تئوری های ساختاری برای اداره جهان ارائه می نمایند." انسان متحیر می‌ماند که با این جمله چه کند؟! دوستان عزیز بهائی که ادعا می‌کنند باور آن‌ها برای احکام ظاهری نیامده، چگونه و بر اساس کدام منبع و مدرک ادعای جهانی دارند؟! با کدام قانون؟! ای کاش نویسنده‌ی محترم لااقل آدرس یکی از منابع بهائی که به حقوق و قوانین بین‌المللی برای حکومت جهانی پرداخته باشد را ارائه می‌نمود! اداره‌ی جهان نیازمند قوانینی در سطح جهانی است! در کدام منبع و مرجع بهائی به این موضوع پرداخته شده است؟! آیا بهائیان عزیز سابقه‌ی حکومت کردن به یک روستا را دارند؟! آیا جناب بهاءالله در رزومه‌ی فعالیت‌های خود به جز جنایاتی که در طول مدت بیست و هفت بابی‌گری خود داشتند (که باورمند به گردن زدن تمام غیربایبان، سوزاندن تمامی کتب غیربابی، از بین بردن تمامی بقاع بوده‌اند)، حتی یک نمونه حکومت بر یک روستا را داشته‌اند که اکنون پیروان ایشان داعیه‌ی جهانی دارند؟!

## ➤ باور بهائی در گذر زمان و مشخصات آئین بعدی

"در این میان فقط بهائیان اند که می گویند ما آخرین دین نیستیم، اما قرآن کریم بطور واضح و آشکار اشاره به ظهور پیامبران بعدی و دیانت‌های بعدی دارد. هر دین تنها در زمان خود کامل ترین دین است و پس از آن دین کامل تری خواهد آمد."

جملات بالا بخش‌هایی از توضیحاتی است که دوستان عزیز بهائی در ذیل شبهه‌ی سوال ۱ اسلام آخرین و کاملترین دین است چه لزومی برای دین جدید بوده؟

در پاسخ به سوال ۳ با عنوان آیا حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و خاتم النبیین است؟ به این موضوع به صورت مستدل و مفصل پرداخته شده است که در قرآن کریم هیچ اشاره‌ای به آمدن پیامبران بعدی نگردیده و این مطلب که ادعا شده "قرآن کریم بطور واضح و آشکار اشاره به ظهور پیامبران بعدی و دیانت‌های بعدی دارد" به هیچ وجه حقیقت نداشته و در هیچ آیه‌ای اشاره‌ای به پیامبر یا پیامبران جدید بعدی نشده است.

اما از طرف دیگر این که ادعا شده باور بهائی خود را آخرین دین نمی‌داند، چندان رنگ و بویی از حقیقت ندارد؛ چرا که در برخی نصوص بهائی تصریح گردیده که عمر باور بهائی تا بی‌نهایت ادامه خواهد داشت و دینی سرمدی معرفی گردیده است: به عنوان مثال در صفحه‌ی ۳۲۱ جلد اول رحیق مختوم به نقل از عبدالبهاء آمده است: کور جمال مبارک (بهاءالله) غیر متناهی است! یا در صفحه‌ی ۶۸ از جلد دوم مکاتیب آمده است: چه که این کور را امتداد عظیم است و این دور را فسحت و وسعت و استمرار سرمدی و ابدی! صفحه‌ی ۱۲ از جلد دوم قرن بدیع: ... و بظهور مبارکش دوره نبوت خاتمه پذیرفت! همچنین در صفحه‌ی ۱۵ کتاب بدیع آمده است: ثم کل الظهورات انتهت بظهوری یعنی پس همه ظهورات به ظهور من پایان پذیرفت.

در واقع ادعای آخرین دین نبودن از سوی باور بهائی، ادعایی کذب بوده و همان گونه که ملاحظه گردید در تناقض با نصوص بهائی قرار دارد. اما متأسفانه دوستان عزیز بهائی از این ادعای ثابت نشده به عنوان وجه تمایز باور بهائی از اسلام استفاده می‌نمایند تا ضمن این که باور خاتمیت را به عنوان یک کاستی و نقص نشان دهند، دامن خود را نیز از آن مبری و پاک بدانند.



اما صحبت اصلی در اینجا مشخصات دین بعدی است؛ اگر باور بهائی ادعا می‌کند که به دین بعدی بشارت داده، مشخصات این دین چیست؟! پیامبر و کتاب آن چه نام دارد؟! نام آئین آن‌ها چیست؟! کدام نصوص در باور بهائی به نشانه‌های پیامبر بعدی اشاره دارد؟! مردمان آینده بر اساس کدام نشانه می‌توانند پیامبر بعدی را بشناسند؟! از کجا معلوم بهائیان در آینده به همین فقرات بالا استناد نکنند و بگویند که باور بهائی هیچ گاه نسخ نخواهد شد و الی الابد باقی خواهد ماند؟!

نکته‌ی جالب توجه دیگری نیز وجود دارد؛ باور بهائی به دروغ ادعا نموده اسلام به قطع ارتباط انسان با خداوند معتقد است در حالی که دروغ محض بوده و خلاف واقع است. همان گونه که پیش‌تر نیز بدان اشاره گردید، بر اساس دلایل متعدد عقلی و نقلی، خداوند متعال هیچ گاه بندگان خود را به حال خود رها نساخته بلکه برای تمامی افراد بشر در تمامی دوران‌ها هادیانی قرار داده است. *إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (الرعد، ۷)* تو فقط بیم دهنده‌ای و برای هر قومی هدایت کننده‌ای است. این هادیان بشر هستند که هدایت خلق را به عهده دارند. نکته‌ی جالب توجه این که آن قدر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مشخصات و خصوصیات هر یک از این هادیان و به خصوص هادی زمان حاضر یعنی امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را به روشنی بیان فرموده‌اند که اهل سنت نه تنها در بسیاری از کتب خود به موضوع امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پرداخته‌اند بلکه حتی در مورد ایشان کتابی قبل از ولادت‌شان تالیف نموده‌اند! دقت بفرمائید: کتاب مستقلی قبل از تولد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به دست اهل تسنن نگاشته شده است! البته لازم به یادآوری است که ملاک شیعه در شناختن امام زمان، همین خصوصیات است که قرآن کریم، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و سایر معصومین (علیهم السلام) برای هادی زمان و موعود اسلام ترسیم نموده‌اند و بر اساس همین نشانه‌های روشن است که می‌توان به راحتی مدعیان دروغین را شناسایی نمود.

حال اگر باور بهائی مدعی است که ادعایی در خصوص آخرین دین بودن ندارد اول باید بگوید با نصوص بالا که طول عمر باور بهائی را الی الابد و لایتناهی می‌داند چه می‌کند؟! دوم این که با مقطوع النسل شدن جناب عباس افندی، وعده‌ی آمدن ۲۴ وصی که بایستی یکی پس از دیگری از فرزندان پسری باشند چگونه و چه زمانی محقق می‌گردد؟! آیا اساساً دیگر امکان تحقق پیدا می‌کند؟! سوم این که موعود باور بهائی به چه میزان در نصوص بهائی مورد اشاره قرار گرفته است؟! پدر و مادر او کیست؟ کتابش چیست؟ چه ویژگی‌هایی دارد؟! در چه شرایطی ظهور می‌کند؟! اساساً چرا می‌آید؟! اگر باور بهائی بتواند وعده‌های الهی را که گسترش و برقراری قسط و

عدل است برقرار نماید، دیگر چرا باید نسخ شود؟! مگر دوستان عزیز بهائی بر این باور نیستند که موعود قرآن ظهور کرده و آمده و رفته است؟! مگر خداوند متعال در قرآن کریم نمی‌فرماید که تمام زمین را بندگان صالح خدا به ارث خواهند برد؟! مگر خداوند متعال نمی‌فرماید که این وعده را در دیگر کتب آسمانی نیز بیان فرموده است؟! بنابراین موعود اسلام و قرآن، کسی است که زمین را به ارث می‌برد. لذا اگر وعده‌های قرآن محقق شده باشند و موعود قرآن آمده باشد، که در باور بهائی، موعود اسلام و قرآن ظهور نموده است پس زمین را نیز بایستی بندگان صالح خدا به ارث برده باشند! پر واضح است که چنین وعده‌ای هنوز محقق نگردیده و این بدان معناست که موعود حقیقی قرآن هنوز ظهور ننموده است. کوتاه سخن آن که در مقایسه با اسلام که سیمای جهان تا آخر را ترسیم نموده و تکلیف هادی آن را مشخص نموده، باور بهائی چه دور نمایی از آینده‌ی خود و جهان دارد!؟